



۱۶ تهر امروز

خلیل رشنوی

تهران‌امروز

عبدالواحد برهانی از دیار بلوچستان ایران است و نویسندگی را از سال ۷۶ یا نوشتن چندین نمایشنامه برای بچه های ایرانشهری شروع کرده است.او در سال‌های ۸۲ و ۸۳ رمان «نازک» اثر نویسنده، و شاعر بزرگ بلوچ سیدظهور شاه هاشمی را به فارسی ترجمه کرد که در زمستان ۸۴ چاپ شد. سپس ترجمه مجموعه داستان «گدا» از تاج محمد طائر را آغاز کرد که به تازگی موفق به انتشار آن شده است. او با اولین داستان کوتاهش موفق شد در بخش موضوعی اولین جشنواره سراسری داستان زاهدان (نیمروز) مقام دوم را کسب کند. او پس از نوشتن اولین داستانش دیگر نوشتن داستان را رها نکرد و حالا مجموعه داستان‌های کوتاه او در انتظار اخذ مجوز است. این مصاحبه حاصل گفت‌وگوی من و عبدالواحد برهانی در حاشیه جشنواره داستان‌های بومی کتام مشهد است که ایشان توانستند در این جشنواره رتبه اول را به‌دست آورند.

■ ■ ■

زبان‌های بیشتر نواحی ایران مانند ترکی و عربی و کردی که دارای رسم‌الخط هستند در بین هموطنان ما شناخته شده‌اند ولی زبان بلوچی شناخته شده نیست. مثلا من خود نمی‌دانستم که شاعران و نویسندگانی به این زبان دست به خلق اثر می‌زنند. دلیل این گمنامی و ناشناخته بودن در چیست؟

برای اینکه صورت مکتوبی نداشته است تا خواننده و شناخته شود یا اگر صورت مکتوب داشته تنها برای گوش‌سوران خود بوده و ترجمه نشده تا دیگران هم آن را بخوانند و

ششمین جشنواره بین‌المللی شعر فجر کلید خورد

مشاور، مسئول برنامه‌ها و پیگیری‌های وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی از آغاز فعالیت اجرایی ششمین جشنواره بین‌المللی شعر فجر خبر داد. به گزارش مهر، رضا حمیدی گفت: جلسه شورای سیاست‌گذاری این جشنواره بین‌المللی شنبه آینده ۲۱ آبان و در آستانه‌هفته‌کتاب برگزار می‌شود. وی افزود: جشنواره بین‌المللی شعر فجر که در پنج سال گذشته به صورت مرتب برگزار می‌شد، امسال نیز کمافی‌السابق برگزار می‌شود که در همین

گفت‌وگو با عبدالواحد برهانی

زبان بلوچی می‌تواند به غنای زبان فارسی کمک کند

است. در جواب سوال دیگر تان باید بگویم در خصوص سواد بلوچی هنوز ضعف‌هایی وجود دارد چون زبانی نوباست. غالب جوانان برای تمرین داستان نویسی با زبان فارسی کار می‌کنند چون زبانی است که رسما به آنها تدریس می‌شود.
انتهایی که زبان بلوچی را برای نوشتن انتخاب کرده‌اند بسیار اندک هستند ولی در کارشان جدیت خوبی دارند.
ادبیات داستانی بلوچستان تا چه حدی تحت تاثیر اقلیم و شرایط زندگی مردم آن قرار دارد و تفاوت آن با ادبیات داستانی سایر مناطق ایران چیست؟

چون جوانان برای داستان نوشتن تازه قلم به دست گرفته‌اند و در واقع دارند مشق می‌کنند نویسندگان فارسی را به‌عنوان الگوی خود برمی‌گزینند در این صورت طبیعی است که هنوز مصالح و محیط داستان‌هایشان را از آن‌ها قرض بگیرند اما این مطلق نیست و همین حالا جوانانی را می‌بینم که متفکرانه به بازیابی هویت خود می‌اندیشند که نتیجه کار آنان را در سال‌های آینده خواهیم دید. نگاه نویسنده به همه جوانب زندگی مردم بلوچستان اگر از اصالت برخوردار باشد می‌تواند آن تفاوت‌های ریزی که با دیگر مناطق وجود دارد را نشان دهد.

طبع ادبی بلوچ‌ها چگونه است؟ بلوچ‌ها بیشتر به شعر علاقه دارند یا داستان؟

شعر همچنان که در ایران سابقه دیرینه‌ای دارد در بلوچستان نیز از قدمت بیشتری برخوردار است. وجود اشکال خاص شعر شیبه لیکو،کردی، شعرهای بزمی، حماسی وعاشقانه‌هایی که در ادبیات شفاهی بلوچی وجود دارند نشان از علاقه دیرینه بلوچ‌ها به شعر دارد. البته داستان گویی هم جای خود را دارد.
چقدر از زبان بلوچی و گسترش آن در بلوچستان حمایت می‌شود؟



می‌کنند و این نشان می‌دهد مردم ما ولو بی‌سواد ولو تاجر و مغازدار به فرهنگ مادری (ایرانشهر) به طور عجیبی محسوس است. به‌عنوان مثال هنر بیه یکی، دو کتابی که بنده چاپ کرده‌ام تماش را مردم پرداخت کرده‌اند و هم خود. مردم بسته به توان مالیشان آن را می‌خرند و بین جوانان و نوجوانان پخش

در حال حاضر جوانان در بعضی جاها مشغول آموختن زبان بلوچی به دیگران هستند و علاقه به یادگیری آن در مردم وجود دارد. در همین حد که نشانگر استقبال عمومی از زبان بلوچی است. کتاب‌هایی که به زبان بلوچی است در ایام مخصوص مثل اعیاد یا ایام جمعه توسط مردم خریداری می‌شود و این حیاتی است که بلوچ‌ها از زبان بلوچ و فرهنگ‌شان دارند.

می‌توانید چند نویسنده یا شاعر معروف را که به زبان بلوچی می‌نویسند معرفی کنید؟

بله. تاج محمد طائر که مجموعه داستان گدای او را خودم ترجمه کرده‌ام یکی از فعالان شعر و داستان و موسیقی بلوچی است. غلام بهار، علی بخش دستپاری مولا بخش در شعر و نقد شعر از نمونه‌های بارز ادیبان بلوچ هستند.

مختصری از ترجمه‌هایی که به از زبان بلوچی به فارسی داشته اید بگویید.

من دو کتاب از بلوچی به فارسی ترجمه کرده‌ام که یکی از آن‌ها رمانی است به نام «نازک» از سید ظهور شاه هاشمی و مجموعه داستانی به نام «گدا» از تاج محمد طائر که تنها در شهر خودمان ایرانشهر پخش شده‌اند و آروزم این است که زمینه پخش آن در سراسر کشور مهیا شود.

چه چیزی شما را وا داشت که این کتاب‌ها را به فارسی ترجمه کنید؟

میل به آشنا شدن ایرانیان با قومی که در کنارشان هزاران سال به دوستی زیسته و از نژاد خودشان هستند وزبانشان از بُن‌تاد یکی است. دلیل دیگر این است که زبان بلوچی می‌تواند به غنای زبان فارسی بیفزاید. من امیدوارم روزی زمینه‌ای فراهم شود تا جوانان فارسی زبان به توانایی‌ها و پتانسیل‌های زبان بلوچی پی برده و از آن بهره مند شوند. هدف اصلی من از ترجمه این کتاب‌ها نیز همین بوده است.

انتشار دومین اثر فرشته بهرامی

دیگر از این کتاب‌ها نمی‌نویسم



فرشته بهرامی از انتشار دومین اثر پژوهشی خود با عنوان «حمام‌های خاموش» از سوی نشر آموث خیر

داد. این نویسنده درباره پایان تالیف و آماده انتشار شدن تازه‌ترین اثر خود با موضوع آیین‌ها و باورهای مردم قزوین در حمام‌های سنتی و قدیمی این شهر گفت: کتاب «حمام‌های خاموش» اثری پژوهشی و مردم‌شناسانه در ارتباط با حمام‌های ایرانی است که از زاویه نگاه و باورهای مردم قزوین به این موضوع تالیف شده است. وی ادامه داد: در این اثر تمام مشاغل و افسرادی را که به‌نوعی در

این مکان مشغول به فعالیت بوده‌اند، معرفی کرده‌ام و در کنار آن آیین‌ها و مراسم‌هایی مثل جشن و احیاناً عزا که بهانه‌های مختلف در حمام‌ها برای آن مراسمی برگزار می‌شده است و همچنین نقش‌های ۱۷ تا ۱۸ حماسی که در قزوین دستمایه انجام این پژوهش بوده‌اند، نیز ترسیم شده است. مولف کتاب «نظر کرده» در توضیح علت نگارش این اثر گفت: موضوع من در این کتاب موضوع مرده‌ای است، سخن گفتن از اماکنی است که امروز عملا وجود ندارند. من هم صرفاً بر مبنای علاقه شخص خودم بود که این اثر را نوشتم. کاری به من پیشنهاد شده بود که باید برای آن اطلاعاتی را راجع به حمام‌های قزوین جمع‌آوری می‌کردم و هم این اطلاعات را دستمایه خلق این اثر بوم‌شناسانه و مردم‌شناسانه قرار دادم. وی ادامه داد: نوشتن این اثر در یک جمله بسیار سخت بود. حتی استاد و راهنمایی برای چگونگی تدوین آن با معرفی منابع مرجع نداشتم و این به من یاد داد که دیگر عطای نوشتن این نوع کتاب‌ها را به لقایش ببخشم و به صورت متمرکز از این پس بر روی ادبیات فولکلور کار کنم. بهرامی درباره

اظهار نظر بهمن دری درباره رمان محمود دولت‌آبادی

چاپ زوال کلنل در ایران ضرورتی ندارد



بهمن دری درباره منتشر نشدن رمان «کلنل» محمود دولت‌آبادی که نامزد جایزه بوکر

آسیایی شده است، اظهار نظر کرد. معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به این موضوع که برخی از منتقدان ممیزی مدعی‌اند صادر نشدن مجوز نشر برخی آثار داستانی سبب می‌شود ادبیات ایران در سطح جهانی معرفی نشود، مثلا رمان «کلنل» محمود دولت‌آبادی به‌عنوان نامزد جایزه بوکر آسیایی معرفی شده و منتقدان ممیزی از این مسئله به‌عنوان یک مصداق یاد می‌کنند که در فضای زبان فارسی چاپ نشده است اما با عرضه در زبان دیگر، به‌عنوان اثری از ادبیات ایران در سطح منطقه معرفی شده است و همچنین گفته می‌شود که خود شما قرار است این کتاب را که بااصلاحیه مواجه شده و همچنان در انتظار است، بخوانید، پاسخ داد.
دری در این‌باره گفت: در مورد این مسئله، به اعتقاد ما، چون کتاب در خارج از ایران منتشر شده است، دیگر ضرورتی ندارد که در ایران هم منتشر شود. البته کتاب

نوشتن با تفنگ

■ یادداشت ■

خاطرات شفاهی یک رزمنده

احساس کردم از یک بسیجی عقب‌ترم

سیدقاسم یاحسینی
تهران‌امروز

چه خواندی؟



در همان سال اول می‌خواستم به‌قول معروف سریع‌تر مجتهد بشوم، لذا درس زیادی می‌گرفتم.

دو سال اول درس‌ها فقط ادبیات

عرب بود و پس. در سال‌های بعد

با خواندن کتاب فقهی «لمعه» با فروع دین و احکام دین به صورت جزئی آشنا شدم. با اینکه با خواندن ادبیات و فقه نیازهای اعتقادی و ایدئولوژی من تامین نمی‌شد، ولی این درس‌ها به من می‌فهماند که به این سادگی و غیر تخصصی نمی‌شود سراغ دین و منابع دینی رفت و با ترجمه نمی‌توان دین شناس شد. آن وقت بود که فهمیدم خیلی از برداشت هایمان از آیات و روایات درست نبوده و به قولی «تفسیر به رأی» می‌کردیم. در آن سال‌ها مطالعات متفرقه غیر درسی حوزوی هم داشتیم. من به تاریخ علاقه داشتم، خصوصا تاریخ اسلام. فکر می‌کنم سال ۵۹ بود که در حسینیه ارشاد آقای جلال‌الدین فارسی تاریخ اسلام درس می‌دادند. من در کلاس‌های ایشان شرکت کردم. ایشان تاریخ اسلام را براساس شان نزول آیات مرور می‌کرد. برای اولین بار بود که به این سبک با مفاهیم قرآن برخورد می‌کردم. آیات در این روش معنای تازه‌ای برام پیدا می‌کرد.

چه در کی از تاریخ پیدا کردی؟

تازه می‌فهمیدم که برای رسیدن به یک واقعه تاریخی، چه مراحل و تحقیقاتی باید انجام داد. وقتی استاد یک حادثه را مورد بررسی قرار می‌داد و جزئیات آن را رسم می‌کرد، خودم را در فضا و مکان موضوع حس می‌کردم. تازه آن وقت می‌توانستم حادثه را بهتر درک کنم. در قبل از انقلاب هم کتاب‌های تاریخی می‌خواندم. البته بیشتر سبک داستانی بود. مثلا کتاب «امام علی (ع)» نوشته عبدالفتاح عبدالقصدو بایشتر کتاب‌های ذبیح‌الله منصوری را خوانده بودم. لذا به اهمیت کار تاریخ برای انتقال پیام و تجربیات پی برده بودم. احساس می‌کردم باید مفاهیم دینی را در قالب‌های رمان تاریخی یعنی داستان‌های تاریخی برای مردم ارائه داد. به هر حال تا سال ۱۳۶۳ تمام وقت مشغول درس‌های حوزه بودم.

اولین بار که به جبهه رفتید چه سالی بود؟

یک بار قبل از شروع جنگ به منطقه غرب به‌خاطر برخورد با ضدانقلاب به کردستان رفتم. با اینکه توانایی نظامی بالایی در سطح خود داشتم و از نظر بدنی آمادگی داشتم و چند سال آموزش‌های رزمی دیده بودم، ولی به دلیل جثه کوچکی که داشتم در کارهای پشتیبانی من استفاده شد. اولین باری که به جبهه‌های جنگ رفتم سال ۱۳۶۱ بود که جهت انجام کارهای تبلیغی با تعدادی طلبه به آبادان و خرمشهر رفتم، از خانه‌های تخریب شده مردم در خرمشهر و آبادان دیدن کردیم. ای‌کاش یک دوربین داشتم و از آن صحنه‌ها فیلمبرداری می‌کردم. حتی یک دوربین عکاسی مناسب هم نداشتم. با همان دوربین ساده خودمان تعدادی عکس انداختیم که چندتایی از آنها برایم به یادگار مانده است.

در خرمشهر چه دیدی؟

عراقی‌ها خرمشهر را به یک ویرانه تبدیل کرده بودند. بندر خرمشهر را غارت کرده بودند. از استحکاماتی که در اطراف خرمشهر ایجاد کرده بودند باز دید داشتم. معلوم بود قصد ماندن داشتند. در بخشی از خرمشهر برای اینکه چتر باز پیاده نشود، تیر آهن در زمین مثل درخت کاشته بودند و یک تعداد ماشین هم به صورت عمودی در زمین کاشته بودند. آثار سنگرها و دیوار نوشته‌ها و شعارها و علامت مقرر یگان‌ها و اقلام تبلیغاتی از موارد جالبی بود که نظر ما را جلب کرد.

از آبادان هم باز دید داشتید؟

بله. وقتی از آبادان بازدید داشتم یک بسیجی نوجوان راهنمای ما بود تا گم نشویم یا با تله‌های انفجاری برخورد نکنیم. و از منطقه پاکسازی شده عبور کنیم.

خاطره‌ای از دیدار از آبادان داری؟

در آبادان وارد یک خانه شدم که معلوم بود قبل از آغاز جنگ آنجا عروسی بوده است. اتاق عروس و سفره عقد همانطور مانده بود. ظاهرا یک توب به سقف هال خورده بود و سقف را سوراخ کرده بود. کلی خاک روی لوازم نشسته بود. در کمدی نیمه‌باز بود و تعدادی عکس بیرون افتاده بود و به پشت روی زمین قرار داشت. کنجکاو شدم. حتی شدم تا عکس‌ها را ببینم. یک برادر بسیجی هم راهنما بود. به من نهیب زد و گفت:

حاج آقا دست نزنید!

فکر کردم منظورش این است که ممکن است عکس بی‌حجاب خانوادگی باشد. گفتم:

اگر عکس بی‌جایی باشد، نگاهش نمی‌کنم.

گفت: نه اساسا ما اجازه نداریم به لوازم مردم دست بزنیم.

ببخشید تذکر می‌دم.

با خودم گفتم: این بچه چون نوجوان است از من کنجکاو تر است. ولی توانسته خودش را کنترل کند و حتی مانع من هم شده.

آنجا احساس کردم از این بسیجی عقب‌ترم. تا زمانی که آبادان دست بچه‌های بسیجی بود، هیچ‌کس جرأت دست زدن به اموال مردم را نداشت، حتی چیزهایی بود که مانده بود و خراب شده بود، ولی کسی از آنها استفاده نکرده بود.

چه مدت در منطقه ماندی؟

حدود یک ماه و خورده‌ای انجام‌دیدم و فعالیت‌های تبلیغاتی انجام دادیم. دوباره برگشتم به درس و بحث طلبگی.

دوباره در چه سالی عازم جبهه شدی؟

سال ۱۳۶۳ هم با تعداد دیگری از دوستان طلبه به سرپرستی حاج آقا محمدی مسئول وقت حوزه علمیه ولیعصر(عج) به مناطق جنوب و غرب رفتم. تقریبا به کلیه مناطق جنگی سر زدیم. هر کدام از همراهان طلبه در منطقه‌ای که مورد نیاز بود، جهت تبلیغات می‌ماند. آخرین جایی که رفتم منطقه عملیاتی والفجر ۴ بود. اطراف پنجویس و در مقر بچه‌های لشکر ۲۷ مستقر شدیم. یکسری هدایای مردمی هم با خودمان برده بودیم که بین رزمندها توزیع می‌کردیم. خاطرات و صحنه‌های جالبی را مشاهده می‌کردیم که از همانجا شروع کردم یادداشت‌برداری. هرروز مسائلی را که می‌دیدم می‌نوشتم.

انگیزه و هدف خاصی برای یادداشت برداری داشتید؟

نه ولی یک حسی می‌گفت باید آنها را یادداشت کنم. حوادث تلخ هم جالب بود. لحظاتی که زیر آتش بودیم و خطر کشته شدن و حسنی که برای ما به‌وجود می‌آمد، روحیه و برخورد بچه‌ها که حکایت از شادابی و عشق بود. معنویتی که بین بچه‌ها حاکم بود. رقابت‌های سالم، شوخی‌ها، سنگ‌رهای دشمنان، کشته‌ها و اسیران عراقی، مجروحان، شهدای خودمان، فرماندهان و رابطه آنها با نیروها، همه و همه جالب بود که مثل آنها در پشت جبهه نمی‌توانستی ببینی، اصلا فضای جبهه با فضای پشت جبهه تفاوت داشت. انگار دو کشور مختلف بودند.